

از باشنده‌ها تا پاشنده‌ها!

...

از باشنده‌ها تا پاشنده‌ها!

حسن روحانی در کسوت ریاست جمهوری پیش از آنکه گزینش مردم باشد گماشته مرحوم هاشمی بود که بصراحت در فردای انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ اظهار داشت:

تا قبل از حمایت من، روحانی تنها ۵٪ رای داشت و با حمایت من رای روحانی ۵۰٪ افزایش یافت!

هاشمی با چنین اظهاراتی ضمن القای خود در قامت یک «کینگ می‌کر» و تخفیف روحانی، عملاً وی را در قامت گماشته خود در ساختمان پاستور برسمیت شناساند و از طریق سیاست «مردی در سایه» معرکه‌گردان دولت تدبیر و امید شد.

اسفند ۷۶ و شش ماه بعد از پایان امپراطوری هاشمی در نهاد ریاست جمهوری، در مقاله «فراموش‌شدگان» با اشاره به فرازی از کتاب «قهرمان در تاریخ» نوشتم:

سیدنی هوگ در کتاب «قهرمان در تاریخ» در توصیف شخصیت لنین می‌گوید:

لنین در استفاده کردن برای هدف‌هایش از کسانی که در صفوف حزب بودند ولی با نظراتش موافق نبودند استعداد بزرگی داشت. او می‌توانست با کسانی کار کند که بدون او نمی‌توانستند با یکدیگر کار کنند! قابلیت‌های هاشمی نیز طی دوران ریاست جمهوری‌اش این توانائی را بنحو احسن از خود نشان داد.

پنج ماه بعد از فقدان هاشمی رفسنجانی نیز در خرداد ۹۶ و در مقاله «محلل ناکام» گفتم:

در نبود هاشمی دیگر روحانی را نیز باید تمام شده تلقی کرد و «همه مردان هاشمی» از جمله روحانی در نبود «مقتدا» فاقد گرانیگاه شده و در «غیبت‌اش» آن گماشته‌گی دچار گمگشتگی شده که چون کشتی بی‌لنگر «کج می‌شد و مژ می‌شد» که شد! و از درون پاشید و مملکتی را پاشاند و از باشندگی برای اکبر به پاشندگی در نبود اکبر رسید!

#داریوش_سجادی

#حسن_روحانی

#هاشمی_رفسنجانی

پادتن‌های سیاسی!

پادتن نوعی پروتئین است که در دستگاه ایمنی بدن بصورت طبیعی تولید و به مضاف باکتری یا ویروس موجود در بدن می‌رود. پادتن‌های سیاسی را نیز می‌توان اندیشه‌ها و تئوری‌هایی از مملکداری تلقی کرد که به مضاف ملوک و مملکدارانی می‌رود که فاقد شایستگی و استانداردهای مملکداری‌اند و نقش آلترناتیو برای رژیم حاکم را عهده‌داری می‌کنند.

بر این اساس و با خوانش مخالفان جمهوری اسلامی اگر فرض را بر فقدان صلاحیت حکومت در ایران قرار داده و جمهوری اسلامی از پلشت‌ترین و فاسدترین و مستبدترین و ناصالح‌ترین و جنایتکارترین حکومت‌های جهان محسوب انگاشته شود! آنگاه جای این پرسش باقی است که علیرغم همه سیئات و ظلمات و ضایعات و بی‌صلاحیتهای مفروض انگاشته شده برای جمهوری اسلامی چرا در عمل و طی این ۴۱ سال هیچ اندیشه آلترناتیو و مدل جایگزین نتوانسته در ایران ریشه داده و جوانه بزند؟!

چرا اپوزیسیون با فرض‌انگاشت بی‌کفایتی و بی‌صلاحیتی حکومت طی این مدت نتوانسته رسالت پادتن‌اش را انجام داده و حتی یک شخصیت یا ظرفیتی را از خود برون‌داد نکرده که اشک شوق در چشم مخاطب بنشانند و بتوانند راهی فریباتر و دلرباتر و جذاب‌تر را به مخاطب عرضه کنند و موجبات همگرایی و اقبال ایرانیان شود.

با گذشت ۴۱ سال از حکومت عصاره فضل و دانش و بینش اپوزیسیون در ایران شده «من و تو» و «رقص یادت نره» و «بشکن و بالا بنداز» و ژنرال‌هایشان نیز مجانی‌اند از قبیل ساسی مانکن و سالی تاک و مشتی فسیلهای فریز شده در ۵۷ و تاکسیدرمی شده در اباحت!

#داریوش سجادی

واضعان خشونت!

مصاحبه اخیر خبرآنلاین با «عباس عبدی» در رابطه با نتیجه انتخابات مجلس، صرفنظر از محتوا از منظر پاتالوژیک شاخصی از کژراهه «خویش‌بیش‌بینی» و «متفرعانه‌ای» است که تالی فاسد اصلاحات و اصلاح‌طلبان در ایران شد و این جنبش بالنده را به غمزه مسئله‌آموز صد متکبر کرد!

عبدی در این مصاحبه و در پاسخ به توفیق جذب آرای خاکستری توسط اصولگرایان در انتخابات اسفند گذشته می‌گوید:

رای اصولگرایان رأی خاکستری نبود، رأی خاک بر سر بود(!) آخر در تهران با حدود ۲۲ درصد مشارکت چه چیزی را باید پیروزی نامید؟ و اگر کسی این موضوع ساده را متوجه نشود باید معلولیت فکری برای او در نظر گرفت(!)

هر چند اظهارات عبدی طعنه به رقابتی نبودن انتخابات است اما فلتات زبانش قرینه شعاری است که از عمق تنفر و تفرعن در فردای پیروزی حسن روحانی توسط پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان در سطح شهر و با این مضمون ابراز شد:

بدون هیچ دلیلی - خاک تو سر جلیلی(!)

اصلاح‌طلبی با چنین خوانشی مبنای زایش و پردازش و گدازش عنصر خشونت است که تصادفاً اصلاحات خود را نافی آن معرفی می‌کرد و اکنون همان اصلاحیون با چنین انانیتی خواسته یا ناخواسته دامن زننده حلقه بسته خشونت جدلی‌الطرفینی در زمین رقابت‌های سیاسی ایران شده‌اند. در ۸۸ نیز همین آزموده مبنای جنگی مغلوبه بین طرفین شد و آنموقع نوشتم و اکنون نیز بازنوشت می‌کنم:

خشونت در موسع‌ترین تعریف ناظر بر قول یا فعلی است که توسط آن عنصر خشونت‌ورز «عواطف یا جوارح» فرد یا افراد را مورد جراحت قرار می‌دهد. بر مبنای این تعریف با «مشت و لگد و چماق» بینی کسی را شکستن همان قدر خشونت است که با «فحش و متلک و ناسزا» روح و روان و عواطف و احساسات و شخصیت کسی را خوار و تحقیر و تخفیف کردن!

خشونت‌ورزی از طریق جریحه‌دار کردن روحیات رقیب و هل دادن ایشان به تنگنای واکنش، هم‌تراز با تعریف خشونت و بالتبع بازتولید خشونت در سیکل بسته و هم افزای تحقیر و زنجیراست. خشونت امری خلق‌الساعه نیست تا در خلاء بجوشد و برای اعمال خشونت ابتدا باید تولید نفرت کرد تا به اقتضای آن بتوان غول خشونت را از بطری خارج کرد!

#عباس_عبدی
#اصلاحات
#انتخابات_مجلس
#اصولگرایان
#خشونت

شورای نگهبان در دیگر کشورها...

<http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2020/01/VID-20200131-WA0011.mp4>

مذاکره ظریف با آمریکا

<http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2020/01/VID-20200127-WA0000.mp4>

ترور سردار حاجی زاده در لیست پنتاگون

#سردار_حاجی_زاده ! #دوستت_داریم
#پرستو_مروجی

■ استراتژی #آمریکا همان #جاسوسی و #نفوذی است.
■ لطفا این مقاله را با نگاه نظامی مطالعه نمایید.

□□□□□□□□□□

#ترور دو سردار نظامی ایران در لیست مرگِ سیاه پنتاگون قرار میگیرد.

(یک) سردار #قاسم_سلیمانی

(دو) #سردار_حاجی_زاده

ترور حاجی زاده در اولویت قرار گرفت و دو هفته قبل، این عملیات در سوریه نافرجام ماند و نقشه اول #پنتاگون نگرفت.

■ اما نقشه دوم با موفقیت و منجر به شهادت #سردار_سلیمانی شد.

■ اینجاست که عرض کنم چرا ترور #سردار_حاجی_زاده برای پنتاگون با ارزش تر از ترور #سردار_سلیمانی بود؟

* هر دو سردار به یک اندازه برای پنتاگون ارزش داشت..

* از نگاه نظامی دو درجه دار ایرانی یکی حافظ مرزهای ایران در خارج از کشور همان سردار سلیمانی و دیگری حافظ مرزهای هوایی ایران همان سردار حاجی زاده میبایست از خط مقاومت حذف میشدند..

■ با شهادت #سردار_سلیمانی حذف فیزیکی ایشان اما برای پنتاگون سیل جمعیت حاضر بسیار ناباورانه بود و اینجاست که باید دو پلن دیگر را اجرا کنند...

(یک) ترور یاد و خاطر #سردار_سلیمانی

(دو) ترور شخصیت #سردار_حاجی_زاده در فضای مجازی

■ اشتباه سربازان حاجی زاده را میپذیریم و محکوم میکنیم اما نکته مهم دقیقا اینجاست...

* اگر این یک پرواز هدایت شده به سمت پدافند نظامی ایران بود و انفجاری روی میداد... کل تهران که چه عرض کنم حتی شهرستان های توابع هم میسوخت...

* اگر این اتفاق روی میداد بازماندگان در خواست محاکمه نمیدادند بعد ماجرا طور دیگری سوئیچ میشد...

* محاکمه بر مبنای اینکه چرا به هواپیمای اکراین شلیک نکرده اند...

بنده تحلیلم اینست:

* الان همه ما در یک عملیات ویژه ی دشمن قرار داریم و نگذاریم دو سردار عزیزمان را که یک لحظه برای خود و خانواده شان زندگی نکردند ناجوانمردانه ترور شوند.

* سوال همه اینست الان چه کنیم؟

دوستانم !

بهتر بگویم همزمانم! همسنگریانم..

سردار عزیز از آبروی خود مایه گذاشت.. دمشم گرم.. ما نباید اجازه دهیم مهره های رهبر فرزانه مان خط بخورند.

□ جانا نه دفاع کنیم.. الان همگی در خط مقدم هستیم..
مثل همیشه آتش به اختیار از مواضع میهن مان دفاع میکنیم ...
میدان رزم را خالی نکنید..
■ سیلی اول را نیروهای مسلح زد..
□ سیلی دوم را ما میزنیم..
بسم الله..

دنیای این روزای اپوزیسیون!

دنیای این روزای اپوزیسیون!

اغتشاشات اخیر ناشی از افزایش قیمت بنزین در ایران در کنار آثار و تبعات و صدمات و لطمات اجتنابناپذیرش برکاتی نیز داشت از جمله آنکه بار دیگر اسباب برونریخت مالیخولیای اپوزیسیون براندازی را فراهم کرد که بیش از چهل سال است با انباشت تنفر و غیظ و نفرت هیستریکشان از جمهوری اسلامی هر شب خواب سقوط قریبالوقوع آن را میبینند و هرآئینه با بروز کمترین ناآرامی در ایران به شوق آمده و به یکدیگر مشتلق میدهند که «این دفعه دیگه کار رژیم تمومه» و هر بار نیز سرخورده و ناکام به خلسه گاه شان خزیده و تا «شوقی دیگر» سرگرم آرزوتراپی چهل ساله شان میشوند!

براندازی طلبان فوقالذکر عنایت به این نکته نمیکنند که ایشان میتوانند از جمهوری اسلامی متنفر باشند. اما نمیتوانند این نفرت را مبنای فهم و تحلیل و اکت سیاسی قرار دهند. نه این که نمیتوانند. «البته که میتوانند» بیش از چهل سال است که با همین شیوه مشغول آزمون و خطایند و متوجه هم نمیشوند دلیل ناکامی و ناراستی تحلیلها و شکستهای پی در پی ایشان در مصادف ریموت کنترلیشان با جمهوری اسلامی همین آرزوتراپی مبتنی بر شیدائی و نفرت است.

چهل سال پیش بینی «سقوط رژیم تا ۶ ماهه دیگه» را کردن محصول همین احساسی اندیشی در سیاست است. این که ایشان از جمهوری اسلامی متنفرند، امری است قابل فهم. اما چیزی که ایشان از فهم آن عاجزند آنست که با «تنفر صرف داشتن» از جمهوری اسلامی نمیتوان جمهوری اسلامی را برانداخت.

دنیای سیاست دنیای عاری از احساساته. احساسات آفت سیاست است.

ورود رمانتیک به دنیای سیاست خطبی است فاحش که تالی فاسد دارد. خرداد ۶۸ و در حین مراسم تدفین امام خمینی در جوار یکی از همین براندازان در بهشت زهرا مشغول مخابره خبر بودم و با اشاره به جمعیت ده میلیونی عزادار در محل از «برانداز مزبور» نظرش را درباره سیل میلیونی مردم عزادار پرسیدم و در پاسخ گفت: حکومت اینها را با دادن سهمیه «بُنشن و نخود و لوبیا» جمع و بسیج می‌کند. (!)

همان فوران نبوغی که در ۸۸ توسط سبزه‌ها تحت عنوان «ساندیس خواران» مطمئن شد!

در پاسخ به «برانداز فوق الذکر» گفتم: اگر جمهوری اسلامی صرفاً با دادن مُشتی «نخود - لوبیا» می‌تواند چنین بسیج میلیونی را سازماندهی کند و با «مشتی بُنشن» نیز توانست با بسیج جوانانش ۸ سال مقابل وحشی‌ترین و قدرتمندترین ارتش عربی با جمیع متحدانش از دین و کشور و ناموس و شرف و حیثیت ایران دفاع کند، در آن صورت شما ول معطلید! برید از این کشور! اینجا جای شما نیست و حریف این حکومت نمی‌شوید. چنین احتجاجی تالی فاسد لحاظ کردن همان غیظ و نفرت و احساسات در فهم مسائل سیاسی است که حاملان آن نفرت را مبتلا به کورسوئی در سیاست می‌کند.

واقعیت آنست که علی‌غم اصرار خویش‌باوران براندازی‌طلبان، جمهوری اسلامی برخوردار از پایگاه مردمی قدرتمندی است و به اعتبار همین پایگاه «ماندنی» است.

اپوزیسیون مزبور اگر این واقعیت را بپذیرد و متعاقباً از رویا اندیشی و «سیاست‌بازی» بر اساس شیدائی و نفرت دست برداشته و پای بر زمین واقعیت بگذارد آنگاه می‌تواند با خود و جمهوری اسلامی به صرافت افتاده و ببینند و بکوشند با همین «جمهوری اسلامی مستقر» چگونه می‌تواند به همزیستی و رواداری برسند! (۱)

در کنار براندازی‌طلبان برخی از تحلیلگران سانتی‌مانتال در داخل کشور نیز طی چند سال گذشته ترم جدیدی تحت عنوان «فروپاشی» را وارد ادبیات سیاسی ایران کرده و با خوانشی خویش‌کامانه «اعتقاد» به «فروپاشی» را بنام «استدلال» به مخاطب القاء کنند. (۲)

واضعان نظریه فروپاشی بی تطفن به آنند که سطوت و صولت یک حکومت مرهون «درک این‌همانی» و «جنس این‌همانی» بین شهروند و شهریار است. به بیانی دیگر آستانه آنتروپی و آغاز فروپاشی یک حکومت از آنجائی تجلی و تسری می‌یابد که پیوند عاطفی و فاهمه پارادایمی بین حکومت و مردم از بین می‌رود.

فروپاشی محصول انفصال رابطه متقابل معناشناسانه و هویت‌یابانه

بین شهروند و حکومت است. برای فروپاشی باید اتصال عاطفی بین مردم و مَلوک از هم گسیخته شود. بر این منوال و با توجه به جنس «این‌همانی» بین «شهروندان واثق به جمهوری اسلامی» و «شهروندان مورد وثوق جمهوری اسلامی» و استمرار و عدم زوال این «حظ مشترک» تا اطلاع ثانوی «اتفاق فروپاشی» در جمهوری اسلامی تعلیق به محال است. مشکل براندازان و فروپاشی‌خواهان و برآورد عموماً غلط ایشان از آینده جمهوری اسلامی بازگشت به درک ناصحیح ایشان از جنس رابطه معنایی بین بدنه حکومت با راس آن است.

ایشان چون قیاس بنفس کرده و نفرت‌شان از نظام را پشتوانه فهم‌شان از فرجام نظام کرده‌اند بالتبع از درک این واقعیت عاجزند که رابطه «واثقان به جمهوری اسلامی» و «شهروندان مورد وثوق جمهوری اسلامی» بیرون از ملاک‌های معیشت‌سالارانه یا دین‌ستیزانه مورد نظر براندازان و فروپاشی‌خواهان، ارتباطی متضایف و کرامت‌سالارانه است. بدین معنا که «جمهوری اسلامی خواهان» غالباً مومنانی از لایه‌های مستمند و در عین حال آبرومندی از جامعه‌اند که هر چند زیر فشار معیشت، رنجوری می‌کنند و بقاعده در فرصت‌های رنجش اقتصادی خود را مُبدل به رُمبش اجتماعی می‌کنند اما بنا به «یک دلیل خاص» رُمبش خود را تا آنجا برون‌ریخت می‌کنند تا حکومت‌شان مُعذب شود و تا آنجا برون‌ریخت نمی‌کنند که حکومت‌شان مُعلق شود!

چنین رابطه متضایفی ناشی از آنست که جمهوری اسلامی مبنای مُملکداری خود را بر کرامت‌سالاری و فقیرنوازی نزد توده‌هایی استوار کرده که تا پیش از این فقرشان اسباب شرم‌شان بود و رسماً بابت فقرشان توسط رژیم پیشین در قامت شهروند «لوکلاس» و بلکه «بی‌کلاس» داوری و تحقیر می‌شدند و با استقرار جمهوری اسلامی نه‌تنها مانند گذشته به اتهام مستمندی تحقیر نمی‌شدند بلکه در ادبیات حکومت اتصاف به ولی‌نعمتانی پیدا کرده‌اند که حکومت، خود را نماینده و خادم ایشان توصیف می‌کرد.

هم‌افزایی این قشر با جمهوری اسلامی که پایگاه اصلی حکومت محسوب می‌شوند، هم‌افزایی در زمین اقتصاد نیست تا شادکامی یا ناکامی خود را با GNP بسنجند.

ایشان هویت خود را از نظام می‌گیرند و بر این مبنا در بدترین «حالت اقتصادی» شاید گوشت حکومت را بخورند اما استخوانش را دور نمی‌اندازند! واقعیت آنست که در نابسامانی اقتصادی ناشی از تحریم آمریکا و علیلی مدیریت دولت این بخش از جامعه مبتلا به مشکل معیشتی شده‌اند اما مشکلات معیشتی ایشان «بارکد سیاسی» نشده تا بدان بهانه بخواهند از نظام بگذرند.

هر چند این بمعنای دادن چک سفید ایشان به حکومت نیست و دولتمردان موظفند در اسرع وقت اقتصاد و معیشت ایشان را بسامان کند. علی‌الحال براندازی‌طلبان و فروپاشی‌خواهان در گذشتن از جمهوری اسلامی و سر دادن شعارهای براندازانه مُخیرند و هم چنانکه می‌توانند الی‌ابد با تحفظ نفرت‌شان از جمهوری اسلامی هر شب رویای سقوط حکومت را خواب‌درمانی کنند اما چیزی که بدآن مجاز نیستند آنست که آرزوی خود را به عنوان واقعیت مبنای تحلیل خود قرار دهند. این که این اقشار با حکومت مشکل دارند و نظام را برنمی‌تابند امر جدیدی نیست و به تعبیر مرحوم امام: امروز هیچ تأسفی نمی‌خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم نبودند!

براندازی‌طلبان، سکولارهایی بودند و هستند که به اعتبار ماهیت مذهبی جمهوری اسلامی از ابتدا تعلق خاطر و پیوند عاطفی به نظام و زیست مومنانه مطمح نظر نظام نداشتند و از ۵۷ به بعد بمثابه یک ازدواج اجباری به زیستی ناخواسته زیر سقف نظام تن دادند. پیوندی تصنعی که واقعیت‌اش طلاق عاطفی بود و اکنون با برون‌ریخت آن نفرت هر فرصتی را رویا‌اندیشانه بنام خود و به اسم انقلاب مردم علیه نظام، مصادره می‌کنند!

دنیای این روزای ایشان مصداق آن بخش از سرایش «روزبه بمانی» است که:

در حسرت فردای تو
تقویم‌ام و پر می‌کنم
هر روز این تنهایی^۱
فردا رو تصور می‌کنم

۱- نگاه کنید به «از رنجی که می‌برند»

<https://bit.ly/34GW0iS>

۲- نگاه کنید به «عینک‌های کبود»

<https://bit.ly/37UZ1t9>

پایان اصلاحات!

پایان اصلاحات!

اطهارات میرحسین موسوی در ارتباط با آشوب ناشی از افزایش قیمت بنزین خواسته یا ناخواسته معنای پایان اصلاح طلبی را لااقل از جانب ایشان افاده معنا می‌کند!

موسوی با یک «داوری آناکرونیkal» آشوب بنزین آبان ۹۸ را قرینه کشتار میدان ژاله در ۱۷ شهریور ۵۷ معرفی کرده و بدین ترتیب برای «معترضین ۹۸» شانی هم تراز با انقلابیون سال ۵۷ قائل شده که در آن مقطع علنا خیابان را بمنظور «براندازی رژیم پهلوی» کانون آوردگاه خود با نظام سلطنتی قرار داده بودند.

قدر مسلم میرحسین موسوی موظف است به لوازم استقرار خود پایبند بماند و در آنصورت این بمعنای گذشتن ایشان از صرافت اصلاحات و پیوستنشان به جنبش انقلاب و براندازی نظام است که طبیعتاً برخوردار از تبعات و آفات و اقتضائاتی است که در صورت ابرام ایشان بر این موضع آنگاه دیگر سخنگویان اصلاح طلبی در ایران را ملزم به لبیک یا عدم لبیک با ایشان خواهد کرد.

#داریوش سجادی

مُردِ دین و مَرَدودِ دین!

مُردِ دین و مَرَدودِ دین!

متعاقب اغتشاشات اخیر در ایران بابت افزایش قیمت بنزین، پیغام‌هایی برای اینجانب ارسال شده که طی آن پیغام‌دهنده از موضع تردید توأم با شماتت عملکرد حکومت در برخورد با آشوب را برنتابیده و ضمن ابراز تردید نسبت به رفتار نظام و ظالمانه توصیف کردن واکنش حکومت ابراز داشته از صرافت ماندن در اردوی انقلاب گذر کرده‌اند!

در پاسخ به این عزیزان باید تاکید کنم:

تردیدتان امری است ممدوح و اساساً همیشه موظفید از پذیرش چشم و گوش بسته امور احتراز کرده و پدیده‌های اجتماعی را با محک عقل و استدلال و احتجاج، اقبال نمائید.

تردید شرط عقل است مشروط بر آنکه عنصر مُردد در آن متوقف نماند و تردید خود را پله نخست رسیدن به یقین قرار دهد و چنین ایقانی را از مسیر بصیرت توأم با تدبیر و فضیلت، طریقت کند.

در آشوب اخیر ایران یک واقعیت را نباید تحت هیچ عنوان نادیده گرفت و آن این که اعتراض به افزایش قیمت بنزین که خود اعتراضی بزرگ‌تر به وضعیت نامناسب معیشت اقشار فرودست جامعه بود «حق صدر در صدی و مشروع و قانونی مردمی بود» که نجیبانه و معصومانه وضعیت نابسامان اقتصادی کشور را طی چند سال اخیر بُردبارانه تحمل می‌کردند و افزایش خلق‌الساعه قیمت بنزین این بُردباری را به نقطه جوش رساند و برون ریخت کرد.

تا اینجا هیچ امر مذمومی نه مسموع است و نه مشهود و اتفاقاً نیروهای انقلابی و پایمردان در جبهه انقلاب باید اصلی‌ترین و اولین مدافعان و سخنگویان در جامعه برای دفاع از حق مشروع همین توده‌های مظلوم و تنگ‌دست در جامعه باشند.

اما نقطه افتراق ورود آشوبگرانی بود که با توسل به خشونت و اوباشگری و جنگ و تخریب شهری فضا را رادیکالیزه کردند و بدین ترتیب با به حاشیه راندن اعتراض مدنی و قابل دفاع اقشار فرودست میدان‌دار اغتشاش در ناآرامی‌ها شدند.

بدین منوال بود که دیگر نمی‌بایست کمترین اهمالی در سرکوب غوغائیانی داشت که در اتحادی آرمانی با ریاض و واشنگتن در کمین سوری کردن ایران بودند!

اعتراض مدنی حق مشروع و مسلم اقشاری است که کاملاً متمدنانه در روز نخست کف خیابان را بصورت مسالمت‌آمیز مُبدل به تریبون انتقال اعتراض خود به دولت کردند و نظام نیز متقابلاً با چنان اعتراضی برخورد روادارانه‌ای را اعمال کرد.

اعتراض مدنی چیزی شبیه همان راه‌پیمائی سکوت در ۲۵ بهمن ۸۸ بود که با متمدنانه‌ترین شکل ممکن در تهران انجام پذیرفت و حکومت نیز آن را اقبال کرد.

اما در هیچ دیکشنری به آتش‌زننده بانک و مسجد و اتوبوس و تخریب کننده شهر کلمه «معترض» اطلاق نمی‌شود و در هر ترمینولوژی سرکوب چنان مُخربینی مجاز و ضروری شمرده می‌شود.

همان طور که در پایان رواداری حکومت با راه‌پیمائی متمدنانه سکوت در ۲۵ بهمن ۸۸ حمله مشکوک و ناخردانه به پایگاه بسیج، پاسخ کوبنده حکومت به مهاجمین را غیر قابل فهم نمی‌کرد.

اما این که عده‌ای نیز پرسیده‌اند مگر در انقلاب اسلامی نیز بانک و پمپ بنزین آتش نمی‌زدیم؟! پس چرا آن موقع آتش‌زدن‌ها خوب بود و اکنون اغتشاشگری نام دارد؟

در پاسخ به این عزیزان باید گفت: اگر می‌پذیرید اتفاقات ۵۷ یک انقلاب بود «که بود» در آن انقلاب هدف انقلابیون تحت رهبری امام به زیر کشیدن حکومت بود و انقلابیون به لوازم عمل خود پایبند بودند و با آغوش‌گشائی هاز شهادت به مصاف حکومت وقت رفته بودند و حکومت نیز به تبع، انقلابیون را به گلوله می‌بست! اما مگر آشوب اخیر ناشی از افزایش قیمت نفت نیز یک انقلاب بود؟! اگر بود «که نبود» آشوبگران نیز باید به لوازم اقدامات تخریب‌گرانه خود ملتزم بمانند. نمی‌شود که به عزم سقوط رژیم شهر را تخریب کرد و به آتش کشید و متقابلاً از نظام توقع داشته باشند با شیرینی به استقبال اغتشاگران برود!

بدون تعارف اگر مُرددین و مردودین از فهم این بداهت عاجزند همان کنار کشیدن و خروج‌شان از اردوی انقلاب شایسته‌تر است.

اردوی فرهنگی انقلاب همچون اردوی نظامی انقلاب، محتاج ژنرال‌های در اندازه «قاسم سلیمانی‌ها» است که با درکی عمیق و فهمی بصیر از تحولات مبتلا به کشور، سنگرها و سرحدات ایران و انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را سنگربانی کنند.

#داریوش سجادی

تحلیلی بر چارت سازمانی عملیاتی اغتشاشات گران بنزین

□ تحلیلی بر چارت سازمانی عملیاتی اغتشاشات گران بنزین

✍️ بقلم: پرستو مروجی

□□□□□□□□□□

سه عامل اصلی را مورد بررسی قرار می‌دهیم

(۱) عوامل خارجی

(۲) عوامل داخلی

(۳) مردم

در دو حوزه عوامل داخلی و خارجی، پروژه نفوذ/جاسوسی/لیدرها و آموزش‌های حرفه‌ای را تعریف می‌کنیم.

□ اقدامات تروریستی و آشوب های خیابانی فقط در حوزه عوامل خارجی تعریف میشوند.

■ مهم ترین بخش این پروژه را بنده « سانسور» میدانم که انحصارا در حوزه عوامل داخلی میباشد.

برای بروز هر اغتشاشی نیاز به زمینه های اولیه دارد که عموما شامل مسائل معیشتی هر جامعه ای میشود.

■ علت اصلی اغتشاشات ۲۵ آبان « سانسور» بود...

بنده ی اصلی جامعه با اعتراضات به حق و شکایت از گرانی بنزین که زندگی معیشتی همه را تحت الشعاع قرار میدهد بدون هیچ سلاحی به خیابان ها آمدند، غافل از اینکه بدانند دشمن آموزش دیده و مسلح با برنامه ای جامع و مدون در لباس اعتراض، صحنه سازی اغتشاشات را مدیریت میکنند.

□ کلید واژه ی این پروژه (عوامل نفوذی) هستند، نفوذی هایی که تا مغز استخوان رسوخ کردند و اطلاعات دولت را در اختیار دشمن و احتمال زیاد، لیدرهای آنها در داخل کشور قرار دادند.

□ باید بررسی شود پرونده ی تمامی کسانی که از تاریخ اعلام گرانی بنزین اطلاع داشتند و میدانستند دولت در پی یک تصمیم انفجاری است. اینجاست که متوجه میشوید چرا عامل مهم و اصلی این پروژه را بنده « سانسور» میدانم.

■ زمانش رسیده است تا دولت تدبیر و امید با غربال سیاسی نفوذی مواجه شود* تا مردم تاوان خود فروخته های دولتی را ندهند...